

دموگرافی مسلمانان در اروپا و مناسبت آن با اسلام هراسی

مجله علمی پژوهش در مدیریت و مطالعات اجتماعی (سال سوم)
شماره ۹ / پاییز ۱۳۹۶ / ص ۶۲-۷۵

حسن آرایش^۱، حسن شکوهی نسب^۲، فرضعلی سالاری سردری^۳

^۱ کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران و محقق جنبشهای اسلامی معاصر

^۲ کارشناسی ارشد مطالعات اروپا دانشگاه تهران

^۳ کارشناسی ارشد برنامه ریزی شهری

نویسنده مسئول:

حسن آرایش

چکیده

این پژوهش به دنبال بررسی مهاجرت مسلمانان به اروپا و نقش آن در اسلام‌ستیزی می‌باشد. پرسش اصلی پژوهش پیش رو بدین گونه است که مهاجرت مسلمان به اروپا بعد از جنگ جهانی دوم چه تأثیری بر اسلام هراسی و متعاقب آن اسلام ستیزی داشته است؟ پاسخ اولیه بدین گونه است که با مهاجرت روز افزون مسلمانان به اروپا بعد از جنگ جهانی دوم، مسائلی چون به خطر افتادن فرهنگ و هویت اروپایی، رشد سریع جمعیت مسلمانان، گسترش ایدئولوژی اسلامی و تحرکات تروریستی باعث نگرانی اروپاییان نسبت به مهاجران مسلمان و در نتیجه سبب اسلام هراسی و متعاقب آن اسلام ستیزی گردیده است. لذا پژوهش پیش رو به این نتیجه رسیده است که مهاجرت مسلمانان به اروپا موجب پیامدهایی هر چند مثبت نیز برای کشورهای این قاره بوده، اما به دنبال حوادثی چون ۱۱ سپتامبر و انفجارهای مادرید و لندن که به مسلمانان نسبت داده شد و همچنین بر اثر تبلیغاتی که در این راستا توسط کشورهای اروپایی بوجود آمد، باعث نگرش منفی نسبت به مهاجران مسلمان گردید.

واژگان کلیدی: اسلام هراسی، اسلام ستیزی، مسلمانان اروپا، هویت اروپایی، نئوفاشیسم

مقدمه

مهاجرت پدیده‌ای است که در طول تاریخ وجود داشته است و همچنان نیز ادامه دارد؛ مهاجرت مسلمانان به اروپا بعد از جنگ جهانی دوم در چند موج مهاجرتی صورت گرفت. اما پیوستن خانواده‌های مهاجران مسلمان در موج سوم، موجب بروز مشکلات اجتماعی، فرهنگی و هویتی گشت؛ مشکلاتی که تا قبل از این موج غالباً اقتصادی بودند. کشورهای این قاره امروزه به دنبال دستیابی به هویت مشترک اروپایی می‌باشند اما لازم به ذکر است که در این راستا موانعی وجود دارد که مانع از شکل‌گیری هویت جمعی و مشترک می‌گردد. از جمله این موانع؛ تنوع گسترده قومی-زبانی و شکاف‌های مذهبی می‌باشد. کشورهای اروپایی تلاش‌هایی را در جهت ایجاد هویت مشترک خود انجام دادند و همچنین رویکردهای مختلفی از جمله رویکرد ادغام‌گرا و چندفرهنگی را در پیش گرفتند؛ اما شکست رویکردهای نامبرده و همچنین وقوع حوادثی که در اوایل قرن بیست و یک در اروپا بوقوع پیوست از جمله؛ حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و انفجارهای مادرید و لندن در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵، موجب نگرش منفی اروپاییان نسبت به مسلمانان گردید.

مطالعه این پدیده بسیار مهم (مهاجرت مسلمانان) که به شدت سیاست‌های اجتماعی، اقتصادی، امنیتی و غیره کشورهای اروپایی را متأثر از خود ساخته است و بر نگرش و اقدامات منفی اروپائیان نسبت به مهاجران مسلمان تأثیر گذارده است، از ضرورت و اهمیت دو چندانی برخوردار است.

این پژوهش با طرح سوالی با این عنوان که «مهاجرت مسلمان به اروپا بعد از جنگ جهانی دوم چه تأثیری بر اسلام‌هراسی و متعاقب آن اسلام‌ستیزی داشته است؟» برای پاسخ به پرسش مذکور، این پژوهش به چند بخش شده است؛ در بخش اول سعی شده است که به بررسی چارچوب نظری (تئوری جاذبه و دافعه) پرداخته شود. در بخش بعد به بحث جهانی شدن و ضروری شدن مهاجرت و سپس به تنوع فرهنگی و تحلیل هویت جمعی در اروپا می‌پردازیم. در بخش بعد به وضعیت مسلمانان و چالش‌های هویتی‌شان مورد توجه قرار می‌گیرد و در بخش بعد به رویکردهای متفاوت کشورهای اروپایی در تعامل با مهاجران مسلمان و سپس به نقش مهاجران مسلمان در رشد احزاب راست افراطیو در نهایت به اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در اروپا خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری: تئوری جاذبه و دافعه

مهم‌ترین نظریه‌ای که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مورد توجه محافل علمی قرار گرفت و اولین دیدگاه نظری حرکت‌های جغرافیایی انسان‌ها در جوامع تحت عنوان مدل‌های دافعه و جاذبه ارائه گردید. در این مدل‌ها نظریه‌پردازان به طور کلی به دو دسته عوامل توجه داشته‌اند: الف) عواملی که باعث دافعه انسان‌ها از محل اسکان خود (منطقه مبدأ) شده است. ب) عواملی که باعث جذب آن‌ها در منطقه مقصد می‌گردد. بر اساس این نظریه، عوامل اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی نامناسب در یک مکان موجب می‌شود که افراد محل زندگی خود را ترک کرده و به مکان دیگری که از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی در شرایط بهتری هستند، نقل مکان کنند. در اینجا به مدلی مشهور ارائه شده در این زمینه می‌پردازیم (حاج حسینی، ۱۳۸۵: صص ۳۵-۴۶).

مدل رانست راونشتاین (Ravenstein)

رانست راونشتاین از اولین نظریه‌پردازان مهاجرت می‌باشد. او یک جامعه‌شناس انگلیسی است. او در سال ۱۸۸۹م از یک‌سری اطلاعات آماری انگلیس و ویلز بهره گرفت تا «قوانین مهاجرت» خود را گسترش دهد. او نتیجه گرفت که مهاجرت بوسیله یک فرایند «فشار-کشش» صورت می‌گیرد و اینکه شرایط و وضعیت ناخوشایند و نامطلوب در یک مکان (قوانین ناعادلانه، مالیات سنگین و ...) به مردم برای بیرون رفتن فشار وارد می‌کند و شرایط مطلوب در یک منطقه خارجی مردم را به آنجا می‌کشاند. قوانین راونشتاین بر این باور بود که علت اولیه برای مهاجرت فرصت‌های اقتصادی خارجی بهتر است. نظریه‌های زیادی قدم به قدم به دنبال راونشتاین بوجود آمدند و نظریه‌های غالب در دانش معاصر تغییرات کم و بیش بر نتایج آن گذاشته است (http://family.jrank.org, 2012).

راونشتاین در سال ۱۸۸۵ مقاله معروفی تحت عنوان «قوانین مهاجرت» ارائه کرد. خلاصه این قوانین به شرح زیر است:

۱. مهاجرت و مسافت: بر اساس نظر راونشتاین اکثر مهاجرین مسافت کوتاهی را طی می‌کنند و با افزایش مسافت میزان مهاجرت کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر میزان مهاجرت با فاصله رابطه دارد.
۲. مسیر مهاجرت: به اعتقاد راونشتاین آهنگ مهاجرت در جهت مراکز تجاری و صنعتی است.
۳. جریان و ضد جریان: هر یک از جریان‌های اصلی مهاجرت یک ضد جریان جبرانی را ایجاد می‌کند.
۴. افزونی شمار زنان در بین مهاجرین در مسافت‌های کوتاه: به نظر می‌رسد که تعداد زنان در بین مهاجرین مسافت‌های کوتاه نسبت به مردان برتری داشته باشند.
۵. تکنولوژی و مهاجرت: راونشتاین معتقد است با افزایش تکنولوژی، مهاجرت بیشتر صورت می‌پذیرد.

۶. غلبه انگیزه‌های اقتصادی: قوانین بد یا ظالمانه، مالیات سنگین، عدم جاذبه‌های اقلیمی، شرایط اجتماعی نامساعد و حتی اجبار و غیره در بروز مهاجرت مؤثر هستند؛ ولی هیچ یک از این عوامل بیش از ملاحظات مادی و اقتصادی برتری ندارند. (حاج حسینی، ۱۳۸۵: صص ۳۵-۴۶). ما در پژوهش پیش رو بر آنیم که از این مدل و تئوری در جهت بررسی دموگرافی مسلمانان در اروپا و مناسبت آن با اسلام‌هراسی استفاده کنیم.

جهانی شدن و ضروری شدن مهاجرت

جهانی شدن، مستلزم حرکت و جابجایی فزاینده‌ی مردم در طول مرزهای ملی است. دوره بعد از سال ۱۹۴۵ به ویژه بعد از سال ۱۹۸۰، شاهد مهاجرت‌های ملی و مهاجرت‌های وسیع - از همه نوع - بوده است. از مشخصات این دوره، جابجایی موقتی و دائمی، کارگری و مهاجرت جمعی پناهندگان، مسافرت‌های فردی و خانوادگی و متخصصان فنی، ماهر و کارگران غیر ماهر بوده است، در نتیجه این مهاجرت‌ها، که به طور عمده شامل اسکان در اکثر کشورهای پیشرفته و همچنین در بسیاری از بخش‌های و مناطق و کم‌تر توسعه یافته بوده است. بر اثر این نوع مهاجرت‌ها، جمعیت‌ها ناخالص‌تر و از لحاظ فرهنگی نیز دچار تنوع شده‌اند. تفاوت فرهنگی و حاشیه راندگی (Marginalization) اجتماعی که اغلب با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارد، موجب شکل‌گیری موقعیت‌های نسبتاً نامطلوب و انزوا از اجتماع برای اقلیت‌های قومی و مهاجران می‌شود. از اواسط دهه ۶۰ مهاجرت به کشورهای صنعتی افزایش یافته است. از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ شمار خارجی‌های مقیم کشورهای صنعتی نسبت به کل جمعیت آن کشورها از ۳ درصد به ۴/۵ درصد رسیده است. مهاجرت در دوره جهانی شدن از چند جهت قابل توجه است؛ از طرفی افزایش مهاجرت نشان دهنده نفوذپذیر شدن مرزهای سیاسی و اقتصاد ملی است، از طرف دیگر این مهاجرت دارای تبعات اجتماعی و فرهنگی خاص است. این مهاجرت‌ها در کشورهای مبدأ و مقصد منشأ تحولات زیادی می‌تواند باشد. گذشته از مهاجرت طولانی مدت، جابجایی اشکال دیگری را نیز شامل می‌شود که ممکن است تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد و فرهنگ‌های محلی داشته باشد. این اشکال جابجایی شامل گردشگری، مسافرت کوتاه مدت متخصصان و مدیران تجاری، جابه‌جایی جوانان برای تحصیل و آموزش می‌شود. جدای از این که گستره این مهاجرت‌ها به چه شکلی است، توجه به این نکته ضروری است که معمولاً نیروی جویای کار به دنبال یافتن شغل و درآمد مناسب به همراه تضمین‌هایی که از ویژگی‌های دولت رفاهی و دموکراتیک است، همچون بیمه، رفاه اجتماعی و حمایت‌های مدنی از کشوری به کشور دیگر مهاجرت کرده است. از سوی دیگر با توسعه شرکت‌های چند ملیتی که به دنبال نیروی کار ارزان و سرمایه‌های خود را به مناطق کمتر توسعه یافته کردند، در برخی نقاط تحولی در شیوه مهاجرت ایجاد شد و حضور این شرکت‌ها سبب کاهش مهاجرت یا تغییر مسیر برخی مهاجران شده است (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۵۲-۵۱).

امروزه علاوه بر نقل و انتقال فراملی کالاهای مادی که در تجارت به طور فزاینده نمود می‌یابد برای نیروی کار هم بازاری جهانی شکل گرفته است. هر روز بر تعداد انسان‌هایی که در جست‌جوی کار مناسب کشور خود را ترک می‌کنند، افزوده می‌شود و پدیده مهاجرت‌تابع‌اند وسیع‌تر و پیچیده‌تر می‌یابد. از این رو برخی عقیده دارند که عصر کنونی را باید «عصر مهاجرت» دانست. در مراحل آغازین توسعه جهانی، نقل و انتقال نیروی انسانی در حد بسیار بالایی بود (گل‌محمدی، ۱۳۸۹: ۷۱). و همچنین در مرحله اولیه قسمت عمده این نقل و انتقال به صورت غیر قابل انکاری، اجباری بود. بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ تاجران سفید پوست ۹ میلیون برده را از آفریقا به آمریکا منتقل کردند. بین سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۹۱۴ در حدود ۴۱ میلیون نفر عمدتاً از اروپا به قاره آمریکا مهاجرت کردند. پس از جنگ جهانی اول ایالات متده آمریکا محدودیت‌هایی برای تعداد مهاجران در نظر گرفت ولی همچنان شمار زیادی از مردم به مهاجرت خود ادامه دادند (واترز، ۱۳۷۹: ۱۳۴).

تحلیل هویت جمعی و تنوع فرهنگی در اروپا

هویت جمعی مربوط است به احساس ذهنی اعضاء از لحاظ تعلق داشتن به یکدیگر، به گونه‌ای که برخی آن را شرط لازم برای گروهی می‌دانند که خواهان همکاری سیاسی با یکدیگر می‌باشند. در غیاب شکل‌گیری این احساس (تعلق داشتن) از لحاظ ذهنی، نمی‌توان انتظار همگرایی بلند مدت را به صورت عینی مشاهده کرد و به گونه‌ای، خود زمینه تجزیه و فروپاشی را فراهم خواهد نمود، که در این مورد می‌توان شوروی و یوگسلاوی را نام برد. آنچه مسلم است تاریخ اروپا در قرون گذشته با ناسازگاری‌ها، انقلاب‌ها، جنگ‌های سی ساله و جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم رقم خورده است که مجموعه این رویدادها جنبه‌های غم‌بار خاطرات را تشکیل می‌دهند. بنابراین وجود یک خاطره مشترک برای تشکیل یک هویت اروپایی ضروری است. برای مدت زمانی طولانی، اروپا و مسیحیت مترادف یکدیگر تلقی می‌شدند. با وجود آن که طی تحولات عمیق و گسترده‌ای که در روند سکولاریزه کردن دین به وقوع پیوست، امروزه برخورد جوامع اروپایی با اسلام، مانع از تشکیل آن «دیگ درهم جوش» می‌گردد. در رابطه با تنوع فرهنگی در اروپا لازم است یادآور شویم که اروپا مثال نخست یک قاره

با جمعیت متنوع فرهنگی است. این تنوع ناشی از اقلیت های قومی، زبانی و غیره است که قرن ها با جنگ و کوچ های اجباری و داوطلبانه ایجاد شده است و از آن زمان اروپا با تعدد زبان ها، قومیت ها و ریشه های تاریخی پیچیده به سمت جمعیتی متنوع با ابعاد اجتماعی و فرهنگی پیش رفته است. از این رو تنوع فرهنگی بحث کلیدی اروپا در حوزه فرهنگی و سیاست فرهنگی است. مفهوم تنوع فرهنگی از دو ایده متفاوت و تقریباً متضاد تشکیل شده است: در یک سو تنوع فرهنگ ها و از سوی دیگر فرض تاریخ مشترک و ریشه های مشترک. این دو ایده در شعار وحدت در تنوع در اتحادیه اروپا تطبیق یافته است. این مسئله بدان معنی است که فرهنگ هر کشوری باید متنوع بماند در حالی که به طور همزمان حفظ پیوستگی با دیگر کشورهای اروپایی از طریق ارزش های مشترک و میراث فرهنگی مشترک نمایش داده شود. به گفته هاروی چند فرهنگی آن چیزی است که با قبول تفاوت ها، به عنوان چیزهای نشأت گرفته از یک دلبستگی مشترک تلویحاً به برابری همه فرهنگ ها اذعان دارد (Harvey, 1996). این گفته از هاروی با آن چیزی که در اروپا مشاهده می شود همخوانی نسبی دارد. اما در توصیف تنوع فرهنگی در اتحادیه اروپا باید گفت این تنوعات مستقیم و غیرمستقیم به تفاوت های زبانی و قومی بر می گردد. در این راستا موج های مهاجرتی و فرایند جهانی شدن کشورهای اروپایی را در بر گرفته و اروپا به یک منطقه متکثر قومیتی و فرهنگی مبدل شده است. گذشته از این وجود ادیان مختلف از جمله اسلام در اروپا از دیگر موارد تنوع فرهنگی در این قاره است. مهاجرت مهاجران کشورهای مسلمان مدیترانه، خاورمیانه، آفریقا و آسیای غربی به برتری ترکیب مهاجران غیراروپایی منجر شده و نوعی منظومه اجتماعی چندفرهنگی و چند قومی در این قاره پدید آورد. تأسیس نمازخانه ها و مساجد در دهه ۱۹۷۰ نخستین نشانه ملموس مهاجرت مسلمانان در اروپاست. مساجد به سرعت در شهرهای پاریس، مarse، لندن، برادفورد، هامبورگ و برلین گسترش یافت. دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ یک برهه حیاتی برای ظهور اسلام به عنوان یک دین جدید در قلب شهرهای اروپایی بود تا جایی که در پایان دهه ۹۰، بیش از شش هزار مسجد در اروپای غربی وجود داشت (tibi, 2007: 157). البته باید گفت اکثر مهاجران مسلمان در اروپا همچون مهاجران آفریقای شمالی در فرانسه، نماینده اقلیت پسا استعماری بوده که قبلاً کشورشان جزء مستعمرات کشورهای اروپایی بوده اند. دلایل زیادی وجود دارند که تا به امروز مانع از شکل گیری هویت مشترک اروپایی گردیده اند، که از جمله آنان می توان به وجود اقوام، نژادها، زبان ها و فرهنگ های مختلفی است که در اروپا رواج داشته و روز به روز در حال افزایش است اشاره کرد. به طوری که امروزه شاهد بیش از ۵۰ گروه زبانی و ۳۰ الی ۴۰ گروه قومی در اروپا هستیم؛ بزرگترین اقلیت مذهبی در اروپا بعد از مسیحیت، اسلام است که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت.

مراحل مهاجرت مسلمانان به اروپا

مهاجرت مسلمانان که بیشتر از خاورمیانه و شاخ آفریقا بودند، مانند سایر مهاجرت هایی که بعد از جنگ جهانی دوم به اروپا صورت گرفت، در چهار مرحله اقدام به مهاجرت کردند؛ که در این قسمت به آن پرداخته خواهد شد. اولین مرحله که در فاصله سال های ۱۹۴۵-۱۹۶۰ بود، استقرار مجدد میلیون ها پناهنده و آواره از جمله بازگشت حدود ۱۳ میلیون نفر آلمانی تبار از اروپای شرقی به جایی که بعداً آلمان غربی نامیده شد صورت گرفت، همچنین مهاجرت از مستعمره های سابق به سرزمین های اصلی، از جمله اندونزی به هلند و الجزایری به فرانسه ادامه داشت. دومین مرحله در فاصله سال های ۱۹۶۱-۱۹۷۴، دوره کارگران مهمان بود. در این دوره کشورهای اروپای غربی مانند فرانسه و آلمان سریعتر از حد انتظار، تخریب دوران جنگ را بازسازی کردند و از کشورهای اروپای شرقی پیشی گرفتند. در اوایل دهه ۱۹۶۰، هنگامی که تعداد مشاغل خالی از تعداد کارگران استخدام شده فراتر رفت، دول اروپای غربی به کارفرمایان اجازه دادند کارگران میهمان را استخدام کنند. بدین ترتیب تا سال ۱۹۷۳، بیش از ۱۰ درصد از کل کارگران استخدام شده در آلمان، اتباع خارجی بودند. سومین مرحله که فاصله بین سال های ۱۹۸۶-۱۹۹۳ را در بر می گیرد، مهاجرت به اروپای غربی از مهاجرت کارگران صرفاً مرد، به ورود همسران و فرزندان آنان تغییر یافت. البته طبیعی است که حضور این خانواده ها با خود مسائل سیاسی و اجتماعی جدیدی به همراه داشت، برای مثال چگونگی رفتار با زنان و دختران مسلمانی که پوشش حجاب اسلامی داشتند و یا شیوه آموزش فرزندان این کارگران مهاجر «موقتی» به زبان فرانسه و یا آلمانی و یا زبان مادری آنها یعنی ترکی یا عربی، مسائلی بود که کشورهای اروپایی با آن مواجه شدند. در چهارمین مرحله، سه عامل دیگر نیز باعث گسترش مهاجرت و ایجاد موج چهارم مهاجرت بین سال های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳ شد. اولاً، شکوفایی اقتصادی تعداد کارگران مهاجر غیرقانونی و میزان مدارا با آن ها را افزایش داد. ثانیاً، مهاجرانی که منتظر صدور مجوز استخدام کارگران مهاجر در این کشورها بودند، با آگاهی از یک راه قانونی جدید یعنی پناهنجویی، تلاش برای ورود به اروپای غربی را مجدداً آغاز کردند و سومین عامل دخیل در موج جدید مهاجرت سقوط «کمونیسم» (Communism) بود (مارتین و وبگر، ۱۳۸۶: ۴۴-۳۹).

دموگرافی مسلمانان در اروپا

بر اساس آمار و اطلاعات موجود، در میان مهاجرین، مسلمانان پر شمارترین گروه مهاجر به اروپا به شمار می‌روند. به دلیل وجود متدولوژی و تعریف مختلفی که در هویت شناسی مسلمانان در اروپا وجود دارد، برآورد دقیق از میزان واقعی مسلمانان ساکن در این قاره وجود ندارد. تعدادی از دول اروپایی نظیر بلژیک، دانمارک، فرانسه، یونان، مجارستان، ایتالیا، لوکزامبورگ و اسپانیا هر گونه پرسش‌گری و تفحص در خصوص کیش و مذهب شهروندان خود را ممنوع اعلام نموده‌اند. ۱۳ کشور اروپایی نیز اسلام را به عنوان یک آیین مذهبی در جوامع خود شناسایی نموده‌اند. این در حالی است که از جمع ۲۷ کشور اروپایی (به استثنای جمهوری‌های سابق شوروی و ترکیه) اسلام در ۱۶ کشور (از جمله دول منطقه بالکان) دومین دین بزرگ به شمار می‌رود (Savage, 2004: 26). نرخ رشد فزاینده مسلمانان در اروپا به یکی از دغدغه‌های مقامات اروپایی پیرامون نحوه ادغام این اقلیت‌ها در نظام فرهنگی اروپایی تبدیل شده است. در همین رابطه، وزارت امور خارجه آمریکا در «گزارش سالیانه ۲۰۰۳، پیرامون آزادی‌های مذهبی در سطح بین الملل» تعداد مسلمانان ساکن در اروپا را ۲۳ میلیون نفر که معادل ۵ درصد جمعیت این قاره می‌باشد، برآورد نمود، هر چند که در رسانه‌ها و محافل آکادمیک اروپایی، جمعیت مسلمانان اروپا بین ۱۳ تا ۱۸ میلیون نفر تخمین زده شده است. طبق این تخمین، در صورت احتساب ترکیه، جمعیت مسلمانان اروپا به ۹۰ میلیون نفر که معادل ۱۵ درصد جمعیت کل این قاره می‌باشد، می‌رسد (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۲۸-۱۲۷). هم‌اکنون تقریباً ۵۰ درصد مسلمانی که در اروپای غربی زندگی می‌کنند، متولد همانجا نیز می‌باشند از همه مهم‌تر آن که نرخ مولید مسلمانان در اروپا سه برابر دیگر اقلیت‌های دینی است (Caldwell, 2000: 22). در نتیجه می‌توان گفت که مسلمانان جوان‌ترین اقلیت دینی در اروپا به شمار می‌رود.

افزایش حضور مهاجران مسلمان در چندین کشور اروپای غربی یک تغییر الگوی جمعیتی مهم در جایگزینی فرهنگ منطقه‌ای می‌باشد. تخمین زده شده است که بیش از ۴ درصد جمعیت فرانسه، هلند، آلمان و دیگر کشورهای اروپای غربی مسلمانند (<http://www.euro-islam.info>, 2008). بهترین برآورد وزارت کشور فرانسه جمعیت مسلمان این کشور فرانسه را در حدود چهار میلیون عنوان کرده که دو میلیون آن را شهروندان فرانسوی تشکیل می‌دهند. در سال ۱۳۷۳ «لموند» دریافت که ۲۷ درصد از مسلمانان در فرانسه دستورات دینی را بجای می‌آورند و این بدین معنی است که اسلام ممکن است یک روز به مذهب اصلی فرانسه تبدیل شود (جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹). جمعیت مسلمان آلمان را حدود ۱/۸ میلیون نفر برآورد کرده‌اند که حدود ۱/۵ میلیون نفر آنها ترک‌ها و یا کردهای ترکیه می‌باشند. این رقم در بریتانیا بیشتر از یک میلیون نفر می‌باشد که دو سوم آنها مستقیم یا غیرمستقیم، از مسلمانان شبه قاره هند، شرق آفریقا و یا پاکستان می‌باشند و بزرگترین گروه منفرد در بریتانیا نیز می‌باشند. دیگر گروه‌های کوچکتر از جهان عرب، ایران، صحرای آفریقا، قبرس و ترکیه می‌باشند. در هلند حدود ۱۵۰ هزار مسلمان ترک و مراکشی وجود دارد که با حدود ۱۰۰ هزار مسلمان دیگر که از جاهای مختلف مثل شبه قاره هند مهاجرت کرده‌اند، به حدود ۴۰۰ هزار نفر بالغ می‌گردند. حدود نیمی از جمعیت ۳۰۰ هزار نفری مسلمانان بلژیک را مراکشی‌ها، یک چهارم آنها را ترک‌ها و بقیه را مهاجرین دیگر نواحی شمال و غرب آفریقا تشکیل می‌دهند. ایتالیا نیز مانند بلژیک، تقریباً به همان نسبت، جمعیت مسلمان دارد که غالب آنها از عرب‌های شمال آفریقا و خاورمیانه می‌باشند. شمار جمعیت دقیق مسلمانان اسپانیا به دلیل نسبت بالای مهاجرین غیرمجاز، غیرقابل دسترسی می‌باشد، ولی تخمین زده می‌شود که حدود ۲۵۰ هزار نفرند که بیشتر آنها از اهالی مراکش می‌باشند. هرکدام از سه کشور سوئد، سوئیس و اتریش، حدود ۱۰۰ هزار نفر مسلمان دارند که اکثر آنها را ترک‌ها تشکیل می‌دهند. در دانمارک، حدود ۶۰ هزار مسلمان وجود دارد که اکثر آنها ایرانی، پاکستانی، عرب و ترک می‌باشند. اکثریت جمعیت چهل هزار نفری مسلمانان نروژ را ترک‌ها و مهاجرین مراکشی تشکیل می‌دهند. نتیجه این تحقیقات نشان می‌دهد که امروزه در اروپای غربی، حدود هشت تا ده میلیون مسلمان زندگی می‌کنند که خیلی از آنها به عنوان خارجی تلقی می‌شوند. برخی از آنها هنوز با کشورهای مبدأ خود و خویشاوندانی که در آنجا زندگی می‌کنند، در ارتباط مستمر می‌باشند. با تولد نسل‌های جدید و رشد آنها و وارد شدن آنها به دوره بزرگسالی، این ارتباطات ضعیف می‌گردد (Jargen, 1988). همانطور که قبلاً اشاره شد، جمعیت مسلمانان در اروپا روز به روز در حال افزایش است؛ بطوریکه طبق پیش‌بینی‌های به‌عمل آمده، در صورت تداوم وضع موجود، جمعیت مسلمانان اروپا تا سال ۲۰۱۵ دو برابر می‌زاینده خواهد شد و این در حالی است که جمعیت غیر مسلمانان اروپا طی این دوره زمانی به ۳/۵ درصد کاهش خواهد داشت (Taspinar, 2003: 22). طبق این پیش‌بینی در مقایسه با جمعیت ۵ درصدی فعلی مسلمانان اروپا، پیروان این اقلیت دینی در آن قاره تا سال ۲۰۵۰، ۲۰ درصد جمعیت اروپا را از آن خود خواهد نمود. برای کسب اطلاع بیشتر در ارتباط با سیر رشد جمعیت مسلمانان در اروپا به جدول شماره ۲ نگاه کنید)

جدول شماره ۱ مسلمانان در اروپا

میزان درصد از کل جمعیت اروپا		تعداد مسلمانان		گروه کشورها
۱۹۸۳	۲۰۰۳	۱۹۸۳	۲۰۰۳	
۱/۹	۴/۰	۶/۸ میلیون	۱۵/۲ میلیون	اتحادیه اروپا (۱۵ عضو)
۰/۴	۰/۴	۲۰۸/۰۰۰	۲۹۰/۰۰۰	اعضای جدید اتحادیه اروپا
۱/۶	۳/۴	۷/۰ میلیون	۱۵/۵ میلیون	اتحادیه اروپا (۲۷ عضو)
۵۰/۰	۵۶/۰	۵۶/۰ میلیون	۷۴/۸ میلیون	سایر کشورهای اروپایی (با ترکیه)
۱۴/۰	۱۰/۰	۸/۸ میلیون	۷/۷ میلیون	سایر کشورهای اروپایی (به استثنای ترکیه)
۱۱/۶	۱۵/۰	۶۹/۹ میلیون	۹۰/۳ میلیون	تمامی کشورهای اروپایی (با ترکیه)
۳/۲	۴/۵	۱۵/۶ میلیون	۲۳/۲ میلیون	تمامی کشورهای اروپایی (بدون ترکیه)

* آمار فوق برگرفته از گزارش سالانه ۲۰۰۳ وزارت امور خارجه آمریکا در مورد آزادی مذهبی در سطح بین الملل می باشد (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۲۹-۱۳۰).

بنا به پیش بینی برخی تحلیل گران تا سال ۲۰۲۵، یک چهارم جمعیت فرانسه را مسلمانان تشکیل خواهند داد اگرچه برخی از ناظران بین المللی چنین برآوردهایی را کم اعتبار تلقی می نمایند، لیکن رشد سریع جمعیت مسلمانان در فرانسه دولت این کشور را کاملاً نگران نموده است (همان). روی هم رفته، امروزه مسلمانان بخشی مهم از جمعیت اروپا و مشخصه دائمی چشم انداز ملی کشورهای اروپایی محسوب می شوند. با توجه به دورنمای رشد فزاینده جمعیت مسلمانان اروپایی در سده بیست و یکم، تحلیل گران براین باورند که جهان اسلام بیش از آمریکا و روسیه در شکل دهی به چشم انداز اروپای آینده نقش آفرین خواهد گشت (مولایی، ۱۳۸۷: ۵۲).

وزن سیاسی مسلمانان در اروپا

مسلمانان که نقش موثری در بازسازی اقتصادی اروپا پس از جنگ جهانی دوم ایفا نموده اند، اینک در مقام مهم ترین جامعه مهاجر و عنصر جمعیتی شاخص قاره اروپا به مخاطب اصلی گفتمان ادغام و همگرایی اجتماعی اروپایی تبدیل شده اند. با افزایش و دائمی شدن حضور مهاجران کشورهای اسلامی در فرانسه، آلمان، انگلیس، بلژیک، هلند، اسپانیا و اسکاتلند، مسلمانان به تدریج از جایگاه برجسته ای در اروپا برخوردار شدند. به نوعی که در حال حاضر اسلام در ۱۶ کشور از ۳۷ کشور اروپایی دومین دین قدرتمند پس از مسیحیت محسوب می شود. با وجود این، اسلام تنها در بلژیک، اتریش، اسپانیا و مجارستان به رسمیت شناخته شده است. از اینرو مسلمانان مهاجر در سایر کشورهای اروپایی هنوز اقلیت های رسمی محسوب نشده و فاقد حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برابر هستند. به تعبیر برخی از تحلیل گران، مسلمانان شهروند اسمی و نه فرهنگی و اجتماعی تلقی می شوند. وانگهی، تداوم سیاست های ادغام اجتماعی تک ساحتی مهاجران در بافت فرهنگی جامعه میزبان به واگرایی بین انگیزه ها و الزامات نظام آموزشی رسمی و نظام خانوادگی در شکل دهی به هویت نسل های جدید مسلمانان انجامیده است. در این رهگذر، اسلام به شالوده هویت جمعی نسل جدید مهاجران مسلمان اروپا مستقل از تعلقات قومی آنان تبدیل شده است. از سوی دیگر، موانع فرهنگی، مرزهای زبانی، ناسازگاری بین گفتمان های رسمی و واقعیات زندگی، بحران اعتماد، تبعیض ها و نابرابری ها، غیاب و عدم مشارکت موثر در نهادهای اجتماعی، آموزشی، اقتصادی و سیاسی و تمایز موقعیت و شرایط اجتماعی مسلمانان در جوامع اروپایی نیز به ناخرسندی آنان منتهی شده است. حاکمیت ذهنیت هانتینگتونی، عدم پذیرش مهاجران غیراروپایی به عنوان شهروند طبیعی، سخن پردازی های نژادگرایانه، بیگانه ستیز و ضد مهاجرتی و تصویرسازی های کلیشه ای و اشاعه پیش داوری های منفی ملهم از سنت جامعه شناختی شرق شناسانه نیز به این فضا دامن زده است (همان: ۵۱).

محدودیت های بسیاری نسبت به مسلمانان وجود دارد؛ از جمله اینکه، مسئولان فرانسوی اعلام کرده اند که ممنوعیت روبنده به خاطر تبعیض مذهبی نیست و این قانون به خاطر امکان شناسایی افراد صورت می گیرد. فعالان حقوق بشر می گویند در این صورت باید استفاده

از کلاه کاسکت برای موتورسیکلت سواران و ماسک های بهداشتی هم در مکان های عمومی ممنوع شود. آمارها نشان می دهد که کمتر از ۲ هزار زن در فرانسه از روبنده استفاده می کنند اما مدت هاست که دولت فرانسه در تلاش برای تصویب این طرح است. این در حالی است که بسیاری از مقام های بلند پایه فرانسه درباره غیرقانونی بودن این مسئله هشدار داده اند. در سال ۲۰۰۴ در فرانسه مشاهده کرد که نمادهای مذهبی آشکار و انگشت نما در مدارس دولتی ممنوع گردید. که به طور جدی از پوشیدن روسری توسط زنان مسلمان ممانعت به عمل آمد (۲۰۰۷، <http://www.unesco.org>). دولتمردان فرانسه از دین اسلام به عنوان بزرگترین چالش پیش روی الگوی سکولار این کشور یاد می کنند. نگران کننده ترین وجه فاصله گرفتن مسلمانان فرانسه از بقیه جامعه، رشد بدگمانی در هر دو طرف است (کیهان، ۱۳۸۴). انگلیس را می توان بعنوان کشوری که بهترین شرایط را در اروپا برای اقلیت های مذهبی دارد و فرانسه را بعنوان کشوری که سخت ترین شرایط را برای فعالیت های مذهبی دارد، مورد بررسی قرار دارد. این تفاوت بیشتر به اصول پذیرفته شده دموکراتیک در این کشورها بر می گردد. برای مثال فرانسه قانون اساسی دارد ولی انگلیس فاقد قانون اساسی است. انگلیسی ها خیلی به این امر افتخار می کنند و می گویند که بر حسب شرایط، مصالح خود را تشخیص می دهند. اما فرانسوی ها مجبورند که به اصول قانون اساسی خود پایبند باشند. قانون اساسی فرانسه تاکید دارد که این کشور سکولار است و مذهب از سیاست جداست. بنابر این دولت فرانسه در عمل نسبت به تحرکات مذهبی واکنش تندتری اعمال کرده و محدودیت بیشتری حاکم می کند. طرح ممنوعیت ساخت مناره مساجد در سوئیس از موضوعاتی است که انتقادات مسلمانان کشورهای اروپایی و در عین حال کشورهای اسلامی را برانگیخته است (واعظ زاده، ۱۳۹۰). ساخت مناره مساجد را در سوئیس ممنوع اعلام شد. این قانون در حالی تصویب شد که در سوئیس تنها ۴ مسجد دارای مناره هستند و مسلمانان ۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. برخی کشورها مانند دانمارک از آنجا که به مبانی سکولار خود اصرار دارند به فرانسه نزدیک هستند. در آلمان بدلیل اینکه اقلیت ترک مقتدری زندگی می کنند، مسلمانان از انسجام بیشتری برخوردارند؛ ولی در عین حال تحرکات نازی ها و ملی گرایان آلمانی نیز از شدت قابل توجهی برخوردار است. در مجموع آلمان به لحاظ سخت گیری بین فرانسه و انگلیس قرار دارد. اما در کشوری مثل اسپانیا اوضاع مسلمانان نسبتاً خوب است. حضور هفتصد ساله مسلمانان در زمان امپراطوری عثمانی و قبل از آن در اسپانیا باعث آشنایی عمیق مردم اسپانیا با اسلام شده است. به همین دلیل وقایع یک دهه اخیر چندان نتوانسته است بر مناسبات مردم اسپانیا و مسلمانان تاثیر بگذارد. در کل باید گفت ناسیونالیسم اروپایی در حال بیداری است و اسلام هراسی در کل اروپا فراگیر شده است. به طور کل، هنوز اروپایی ها به جواب قطعی و راه حل مناسب نرسیده اند و تحقیقات در دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی اروپا همچنان ادامه دارد (واعظ زاده، ۱۳۹۰).

چالش های هویتی مسلمانان در اروپا

از دهه ۱۹۶۰ تاکنون که روند مهاجرت مسلمانان در قالب های مختلف به کشورهای اروپایی رو به تزاید نهاده است، منزلت و هویت اجتماعی این عده در دولت های یاد شده مدام در حال دگرگونی بوده است. با این حال امروزه مسلمانان دیگر کارگران میهمان که موقتاً به این قاره آمده باشند، قلمداد نمی شوند. در حقیقت، آن ها خود را اتباعی دائمی در کشورهای اروپایی می بینند (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۰). به رغم گونه گونی فرهنگی در درون اقلیت های مسلمان اروپا، سیاست های دول اروپایی در ایجاد محدودیت حقوقی، سیاسی اجتماعی نسبت به اقلیت ها موجب شده تا گرایش های مختلف اسلامی در اروپا، اسلام را اصلی ترین منبع هویتی خود یافته و بر اساس آن در روندی از یک دست شدن و اتحاد در مقابل جوامع غربی قرار گیرند. در همین رابطه تیموتی ساویج (Timothy Savage) معتقد است که در پی سیاست های محدود سازانه دول اروپایی، عموم مسلمانان ساکن در این قاره خود را بخشی از جوامع یاد شده که بخواهند سهمی در فرایند تصمیم گیری درون این جوامع داشته باشند، نمی بینند (Savage, 2004 : 30).

از نظر ساویج حضور اقلیت های مسلمان در اروپا از دو جهت سبب افزایش نگرانی دول اروپایی شده است. نخست، عمده این دولت ها، اجتماعات اسلامی را منبع اصلی تروریسم در اروپا می دانند؛ تا آنجا که در نزد افکار عمومی اروپایی، مبارزه با تروریسم را به منزله مبارزه با افراط گرایان مسلمان تعبیر می شود. دوم، طی چند سال گذشته، شمار اقدامات خشونت بار مسلمانان علیه یهودیان اروپا رو به افزایش یافته است. در فرانسه که میزبان بیشترین اقلیت دینی یهود و مسلمان می باشد، خشونت علیه یهودیان در سال ۲۰۰۲ شش برابر بیشتر از سال ۲۰۰۱ گردید (Sciolino, 2003). به باور افرادی همچون کریستین آرکیک (Cristin Archick)، عوامل بیرونی و داخلی متعددی سبب رادیکالیزه شدن لایه هایی از اقلیت های مسلمان در اروپا شده است. از جمله عوامل خارجی می توان به مواردی نظیر حمله آمریکا به عراق و افغانستان، وخامت وضعیت اجتماعی فلسطینی ها ساکن در اراضی اشغالی توسط اسرائیل و نیز سرکوب اسقلال طلبان چینی توسط روسیه اشاره نمود. به لحاظ داخلی نیز اصلی ترین عاملی که اجتماعات اسلامی را منتقد جدی دول اروپای نموده است، استانداردهای دوگانه آن هادر قبال جوامع اسلامی خصوصاً در خاورمیانه می باشد. بدین معنا که به باور عمده مسلمانان اروپایی، دول غربی علی رغم تلاش برای

کسب استقلال نظر و عمل ظاهری از آمریکا در مسائل بین‌المللی، حامی و پیرو سیاست‌های این کشور در خاورمیانه هستند (Archick, 2006: 2-3).

در حقیقت، در نتیجه عدم پذیرش اجتماعی اقلیت‌های مسلمان توسط جوامع اروپایی و همچنین اقدامات قهری و جانبدارانه دول غربی علیه جوامع اسلامی واقع در خاورمیانه، زمینه اجتماعی برای القاعده جهت ترغیب و تحریف احساسات ضد غربی در اروپا را فراهم‌تر شده است، تا آنجا که پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، کشورهای چون آلمان و اسپانیا به پایگاه‌های اصلی برای برنامه‌های القاعده تبدیل شده و بسیاری از مسلمانان متهم به داشتن ارتباط با این سازمان نیز در کشورهای بلژیک، فرانسه، ایتالیا و انگلیس بازداشت شدند (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

رویکردهای متفاوت کشورهای اروپایی در تعامل با مسلمانان

قرار گرفتن دول اروپایی در همسایگی جوامع مسلمان و به ویژه کانون اصلی آن خاورمیانه در کنار ارتباطات دیرینه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این دولت‌ها با جوامع یاد شده موجب شده است تا اروپایی‌ها خود را در قبال کشورهای اسلامی در یک وضعیت دو گانه ببینند. نخست، اقلیت‌های مسلمان در اروپا نسبت به سایر اقلیت‌های دینی، بیشترین رشد جمعیتی را دارا می‌باشند، روندی که در اروپا از آن به عنوان تهدیدی علیه هویت جمعی و ارزشهای عمومی جامعه اروپا یاد می‌شود. دوم، کشورهای اروپایی تمایل دارند در قالب اتحادیه اروپا رویکردی واحد و منسجم در قبال جوامع اسلامی اتخاذ کنند از این رو اتحادیه اروپا در استراتژی امنیتی خود در سال ۲۰۰۳، موسوم به «اروپایی ایمن در جهان بهتر»، اعلام نموده است (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۲۶). اما از طرفی هم اروپا به این مهاجران نیاز دارد. در این ارتباط ژان کلود مونو (Jean Claude Monod) محقق مرکز ملی پژوهش‌های علمی پاریس معتقد است، با توجه به میانگین بالای سن در جمعیت اروپا که نشان‌دهنده زاد و ولد کم است، پذیرش مهاجر در این کشورها را «نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت» معرفی می‌کند (مختاری، ۱۳۸۸: ۲۶۵). پس از این رو باید رویکردی کارآمد اتخاذ گردد. در ضمن قرار گرفتن اروپا در محیط همجوار مناطقی نظیر: آفریقای شمالی و خاورمیانه که عمدتاً دستخوش بی‌ثباتی قومی، نژادی، مذهبی و سرزمینی هستند؛ اتحادیه اروپا را با چالش تنظیم یک استراتژی منظم و جامع نسبت به جهان اسلام به طور عام و اجتماعات مسلمان در داخل اروپا به طور خاص مواجه ساخته است. افزون بر این موضوع، همانگونه که پیش تر ذکر شد، رشد فزاینده پناهندگان، مهاجرین و جویندگان کار به اروپا که قاطبه آن‌ها مسلمان هستند، در میان کاهش زاد و ولد در میان کشورهای اروپایی، هراس شدیدی را در درون این کشورهای پیرامون ایجاد و تشدید نا امنی اجتماعی به وجود آورده است. در همین رابطه، رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و پیامدهای آن انفجارهای مادرید و لندن، برقراری ثبات و امنیت در سیاست داخلی را به یک اولویت اساسی برای دول اروپایی تبدیل نموده است (کیانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴-۱۱۷).

اما در کل باید گفت که، در ارتباط با نحوه تعامل با جمعیت مسلمان ساکن در اروپا دو رویکرد متمایز وجود دارد: رویکرد چند فرهنگ-گرا (multi-culturalist approach) و رویکرد ادغام گرا (integration approach) در رویکرد چند فرهنگ‌گرا که انگلستان عموماً حامی و مدافع آن است به مسلمانان اروپایی به عنوان گروه اقلیتی نگریسته می‌شود که اولاً کلیتی یکپارچه را تشکیل داده و ثانیاً از هویت و منزلت مجزا نیز برخوردار هستند. این رویکرد، گرایش به حومه‌سازی و اسکان اقلیت‌های مسلمان در مکان‌هایی که به حلی آباد موسوم می‌باشند، دارد. در مقابل، رویکرد ادغام‌گرا که به نظر جدیدتر و عملگرایانه‌تر از رویکرد پیشین است، خواهان اعطای شهروندی کامل به مسلمانان، به عنوان افرادی عادی می‌باشد. در حقیقت، این رویکرد که فرانسه حامی اصلی آن می‌باشد، مخالف تمایزگذاری و افتراق نسبت به مسلمانان در قالب هرگونه پارادایم قومی، مذهبی و نژادی می‌باشد. رهیافت ادغام‌گرا می‌کوشد تا اقلیت‌های مسلمان اروپایی را وارد ساختارهای عینی و ذهنی تمدن غربی و یا به تعبیری ارزش‌های عصر روشنگری که معطوف به خرد ایزاری و سکولاریسم می‌باشند، نماید. این رویکرد در تعامل با مسلمانان به دو روش جذب و دفع تکیه دارد. بدین معنا که لازم است تا مسلمانانی را که از نظر آنها میانه‌روتر هستند، حمایت نموده و رهبران مذهبی آنها را تحت آموزش ملی قرار داد. طبق این رویکرد باید به مسلمانان میانه‌رو در زمینه مسجدها و سایر اماکن مذهبی کمک نمود. این کمک‌رسانی می‌تواند پیوندهای احتمالی آنان را با گروه‌های مذهبی تندرو و کشورهایی که حامیان این گروه‌ها می‌باشند، سست نماید. همچنین رویکرد ادغام‌گرا، در مورد اجتماعات اسلامی مستقر در اروپا نیز بر این باور است که باید مجموعه اهداف و فعالیت‌های این تشکله‌ها را با اهداف و موازین ملی کشورهای میزبان منطبق ساخت. در همین راستا، شکل‌گیری «نهاد مرکزی دین اسلام» در بلژیک، «شورای مرکزی مسلمانان» در آلمان و «شورای دین اسلام» در فرانسه نمونه‌هایی از سیاست ادغام مسلمانان در جوامع اروپایی است. از نظر الیور روا، از میان این دو رویکرد، نگرش مشترک جدیدی در حال شکل‌گیری است که به مسلمانان اروپایی کاملاً به عنوان یک اقلیت مذهبی می‌نگرند. این نگرش که هنوز مراحل تکاملی خود را طی می‌نماید بر این باور است که به رسمیت شناختن «اسلام اروپایی» از سوی دولت‌های این منطقه نه تنها به مسلمانان در جهت ادغام در جوامع این دولت‌ها کمک می‌کند بلکه در جریان این جامعه‌پذیری، ارتباطات احتمالی مسلمانان با کشورهای خارج از اروپا نیز کم‌رنگ خواهد شد. به باور روا،

مسئله از آنجا آغاز می‌شود که برخی از دولت‌های اروپایی (از جمله فرانسه) و نیز افکار عمومی آنها، اسلام «اروپایی» را معادل اسلام «لیبرال» می‌دانند. بنابراین آنها طبق این برداشت نادرست خود از مسلمانان می‌خواهند تا اصول بنیادین اسلام را به الگوی غرب مذهب منطبق سازند. در نتیجه این نگرش می‌توان گفت که رویکرد تبعیض‌آمیز جوامع اروپایی نسبت به اقلیت‌های مسلمان، سهم مهمی در رادیکالیزه شدن لایه‌های کوچکی از گروه‌های اسلامی در اروپا و یا نزدیک شدن آنها به گروه‌های تروریستی همچون القاعده دارد (کیانی، ۱۳۸۹: ۱۱۷-۱۱۸).

با بدل شدن اسلام به دومین دین اروپای غربی، رؤیای اروپاییان دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی، مبنی بر جذب خود به خود نسل‌های دوم و سوم مهاجران مسلمان در فرهنگ کشورهای میزبان اروپایی تحقق نیافت. بعضی از جامعه‌شناسان غربی از جمله برنارد لوئیس هشدار داده که اروپا تا پایان همین قرن مسلمان شده و بخشی از غرب عربی یا مغرب خواهد شد. این روزها همین هشدار به غرب در کتاب‌هایی چون «وقتی اروپا خواب بود» و «تهدیدهای درون اروپا» مطرح می‌شود. از اینرو شکست رویکردهایی که اروپا در مقابل مسلمانان در سر می‌پروراند موجب شد تا سیاست‌سازان اروپایی، ناامید از متحول شدن جوامع اسلامی و مسلمانان اروپایی، به ناگزیر از اهداف پیشین خود چون جذب مهاجران مسلمان و جهانی کردن لیبرالیسم غربی، به دستاویز آماده نبودن مسلمانان و جوامع اسلامی برای دموکراسی و مدرنیته و به بهانه انزوای روشنفکران و گرایش‌های دموکرات لائیک در جوامع اسلامی، دست شستند و راه چاره را در تقویت مسلمانان میانه‌رو، معتدل و اهل گفتگو در جستجو کردند. در این سیاست، تقویت گرایش‌های میانه‌رو، معتدل و رفرمیست و اهل گفتگوی دینی و تمدنی به یکی از شیوه‌های اصلی مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی افراطی بدل شد و سیاست قبلی حمایت از لیبرال‌ها و دموکرات‌های لائیک رنگ باخت (مختاری، ۱۳۸۸: ۲۶۲-۲۵۷). اما علارغم این رویکردها اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در اروپا وارد مرحله‌ای جدیدتر یا به عبارتی شدیدتر گشت. در راستای کنترل و مدیریت مسلمانان کشورهای اروپایی دست به اتخاذ تدابیر و رویکردهایی زدند، که به آن خواهیم پرداخت.

نقش مهاجران مسلمان در رشد احزاب راست افراطی

با این وجود ناکامی و به حاشیه رانده شدن افکار و آموزه‌های راست افراطی و گروه‌های فعال در این زمینه در طی دهه‌های گذشته، اروپا بار دیگر شاهد ظهور و بازگشت این گروه‌ها به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. در طی سال‌های گذشته گروه‌های راست افراطی با استقبال مردم نیز مواجه شده‌اند و سهم آن‌ها از قدرت در پارلمان‌ها و دولت‌های کشورشان افزایش یافته است. این موضوع بیش از هر چیز متأثر از دو عامل است: نخست، تعداد زیاد مهاجران و افرادی که در دهه‌های گذشته به کشورهای اروپایی مهاجرت نموده‌اند. دوم، تشدید بحران مالی و وخامت روزافزون شرایط رفاهی و اقتصادی شهروندان کشورهای اروپایی. در طی دهه‌های گذشته، کشورهای اروپایی شاهد سیل گسترده مهاجران به سوی خود بوده‌اند. این موضوع با شرایط و سیاست‌های داخلی جوامع اروپایی متناسب بوده است؛ از دست دادن میزان زیادی از نیروی کار (مردان) در جنگ‌های جهانی و لزوم جایگزینی آن‌ها از یک طرف و نرخ رشد منفی جمعیت در بیشتر کشورهای اروپایی از طرف دیگر، باعث شده است که این کشورها تمایل بیشتری به پذیرش مهاجران داشته باشند. شهروندان کشورهای اروپایی، به‌طور طبیعی نمی‌توانند رویکرد خوش‌بینانه‌ای به این مهاجران داشته باشند، به‌ویژه اینکه اغلب این مهاجران از حوزه‌های تمدنی و نژادی متفاوتی (اسلامی، آسیایی، آفریقایی، عربی و ...) از اروپاییان هستند. آنها غالباً مهاجران را به عنوان رقیبی برای خود در بازار کار و تجارت و امکانات رفاهی می‌نگرند و از قدرت‌یابی روزافزون مهاجران در کشورهای خود نگران هستند. نتایج یک نظرسنجی که در مجله اشپگل منتشر شده است نشان می‌دهد که از هر سه آلمانی یک نفر اعتقاد دارد که خارجی‌ها قدرت زیادی در اداره این کشور پیدا کرده‌اند. ۳۰ درصد آلمانی‌ها هم می‌گویند خارجی‌ها فقط برای بهره‌مند شدن از امکانات رفاهی این کشور به آلمان مهاجرت کرده‌اند. از طرف دیگر، آنچه باعث نگرانی بیش از پیش و فشار مضاعف بر مهاجران می‌شود، شرایط نامناسب مالی در نتیجه بحران اقتصادی اخیر است که باعث کاهش اشتغال و درآمد و در مقابل افزایش تورم و محدود شدن امکانات رفاهی شده است. اثرات این بحران به حدی است که شهروندان برخی کشورهای اروپایی حتی با مهاجرت و رفت و آمد آزاد سایر شهروندان اروپایی در کشورهای خود در قالب پیمان شکن مخالف هستند و دولت‌های خود را به تقویت مرزها و تشدید سیاست‌های مهاجرتی تشویق می‌کنند (<http://www.bazarakpnjs.com>, 2011).

راست‌گرایان افراطی چند سالی است با سردادن شعارهای ملی‌گرایانه و مخالفت با مهاجرت دیگران به اروپا توانسته‌اند خود را به قدرت نزدیک کرده و در برخی کشورهای همچون هلند و فرانسه وارد مجلس نیز بشوند. این روند، به خصوص با افزایش تعداد جمعیت مسلمانان در اروپا تشدید شده است. بحران اقتصادی کنونی در اروپا نیز که بسیاری از شهروندان اروپایی را با مشکل اشتغال و رفاه اجتماعی مواجه کرده است، به مهمترین دستاویز برای احزاب ملی‌گرای افراطی به منظور کسب رأی بیشتر و ورود به عرصه قدرت تبدیل شده است. تاریخ نشان داده است که فاشیسم و افراطی‌گری از دل بحران بخصوص بحران‌های اقتصادی پدید می‌آید و احزاب فاشیستی با استفاده از شرایط

بحرانی بر افکار عمومی سوار شده و به بهره‌برداری‌های سیاسی می‌پردازند. همزمان، بروز بحران‌های اقتصادی مقطعی در اروپا به ویژه افزایش نرخ بیکاری در دهه‌های اخیر و شکست الگوهای همگرایی اجتماعی و فرهنگی جمعیت‌مهاجر با شهروندان اروپایی و پیدایی احزاب پوپولیست در بسیاری از کشورهای عضو اتحادیه اروپایی که مهاجرت را به سکوی پرتاب رشد نفوذ سیاسی خود تبدیل ساخته‌اند به تعمیق فضای بیگانه‌سازانه، حاشیه‌نشینی و بدگمانی نسبت به مهاجران در این کشورها منتهی شده است. (مولای، ۱۳۸۷: ۴۴). به خصوص در دوران بحران، سطوح بالاتر بیکاری فضای مناسبی را در اختیار احزاب افراطی دست راستی می‌دهد. از آنجا که احزاب افراطی دست راستی حملاتشان را بر مهاجران و کارگران خارجی متمرکز نموده‌اند، لذا برای آنها حملات در مواقعی که کمبود شغل وجود دارد بهتر جواب می‌دهد تا هنگامی که فرصت‌های شغلی بیشتری موجود باشد (Warde and others, 2003: 515-534).

می‌توان گفت که، قابل‌پسندترین توضیح در مورد مخالفت با مهاجران، اقتصاد است. بیشترین مقاومت در مورد فرایند مهاجرت از سوی آسیب‌پذیرترین اقشار (بیکار و فقیر) از لحاظ اقتصادی صورت می‌گیرد (Christ, 2007: 10-39). وقتی پوپولیست‌ها نیز بر طبل تبلیغات ضد مهاجرت می‌کوبند، آن وقت مردم اروپا فکر می‌کنند بدبختی و مصیبت به پشت درهای خانه‌هایشان رسیده است. مقامات اروپایی در چنین شرایطی، به ویژه وقتی پوپولیست‌ها و راست‌های افراطی نیز به عوام‌فریبی‌شان ادامه می‌دهند، راهی به جز مقابله با مهاجرت غیرقانونی و تشدید کنترل مرزها را پیش‌روی خودشان نمی‌بینند (کلرترن، ۱۳۸۱).

در پی حادثه ۱۱ سپتامبر، ظهور احزاب راست افراطی در برخی از کشورهای اروپایی، تأثیر اساسی بر موضوع مهاجرت و فرایند محدودسازی آن روز داشت. در واقع این احزاب با تبلیغ گسترده برای محدود کردن مهاجران، نظر رای دهنندگان را به خود جلب کردند و وارد عرصه قدرت رسمی شدند. البته این احزاب پس از ۱۱ سپتامبر، از احساس ترس و آسیب‌پذیری پس از حمله‌های تروریستی، در بخش‌های گوناگون جهان بهره بردند و مسلمانان را تهدیدی علیه امنیت و ارزش‌های کشورهای اتحادیه اروپا دانستند. برای مثال جبهه ملی فرانسه، هشدار داد که مسلمانان این کشور به اجتماع بزرگ‌تری متشکل از مومنان وفادارند که تهدیدی علیه حاکمیت ملی محسوب می‌شود. ظهور این گروه‌های افراطی در اتریش و فرانسه و ورود آنها به عرصه قدرت، بر کشورهای دیگر از جمله اسپانیا و یونان تأثیر گذاشت، تا آن‌ها نیز سیاست‌های مهاجرت خود را با دلمشغولی‌های امنیتی پیوند بزنند و فشارها را علیه مسلمانان، تشدیدکنند (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۱۱). بنابراین، دشمنی به مسلمانان در اروپا افزایش یافت. احزاب سیاسی راست تندرو، محبوبیت بیشتری پیدا کردند و برای ابراز دشمنی به مسلمانان، اقداماتی انجام دادند، مانند: انتشار نقاشی‌هایی از حضرت «محمد» (ص) در ماه سپتامبر ۲۰۰۵ و سخنرانی «پاپ بندیک» ۱۶ در شهر رگنزبورگ در سال ۲۰۰۶ م، تجاوز اسرائیل به لبنان (سال ۲۰۰۶ م) و نوار غزه (سال ۲۰۰۸ م). (کولنوویچ، ۱۳۸۹: ۹۴).

اروپا از اسلام‌هراسی تا اسلام‌ستیزی

از دهه ۱۹۶۰ تا کنون که روند مهاجرت مسلمانان در قالب‌های مختلف به کشورهای اروپایی رو به تزاید نهاده است، منزلت و هویت این عده در دولت‌های یاد شده مدام در حال دگرگونی بوده است. با این حال، امروزه مسلمانان دیگر کارگرانی مهمان که موقتاً به این قاره آمده باشند، قلمداد نمی‌شوند. در حقیقت، آنها خود را اتباعی دائمی در کشورهای اروپایی می‌بینند. به رغم گوناگونی فرهنگی مختلف درون اقلیت‌های مسلمان در اروپا، سیاست‌های دول اروپایی در ایجاد محدودیت‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی نسبت به این اقلیت‌ها موجب شده است تا گرایش‌های مختلف اسلامی در اروپا، اسلام را اصلی‌ترین منبع هویتی خود یابند. در همین رابطه، در پی سیاست‌های محدودسازانه دول اروپایی، عموم مسلمانان ساکن در این قاره خود را بخشی از جوامع یاد شده که بخواهند سهمی در فرایند تصمیم‌گیری درون این جوامع داشته باشند، نمی‌بینند؛ لذا به باور عمده این تحلیل‌گران، تداوم احساس بیگانگی در میان این دسته از اجتماعات می‌تواند موجب تقویت افراط‌گری دینی و نهایتاً در مخاطره قرار گرفتن امنیت اجتماعی در اروپا گردد. اما این فقط یک طرف قضیه است که نتیجه برخورد‌های اروپاییان نسبت به مهاجرین است که در مقطع زمانی حاضر که اسلام و اعتقادات اسلامی از محدوده مرزها و جغرافیای جوامع اسلامی فراتر رفته و اقصی نقاط جهان را در نوردیده، جایگاه و موقعیت مسلمانان نیز از طریق مهاجرت به سرزمین‌های غربی کاملاً تثبیت شده است. نگرش و دیدگاه‌های مختلفی از حضور مسلمانان در اروپا وجود دارد که متأسفانه این نگاه در سال‌های اخیر عمده‌تأ منفی و کاملاً تبعیض‌آمیز است (همان، ۱۰۸-۱۰۷). رشد فزاینده پناهندگان، مهاجرین و جویندگان کار به اروپا که قاطبه آن‌ها مسلمان هستند، در میان کاهش زاد و ولد در میان کشورهای اروپایی، هراس شدیدی را در درون این کشورهای پیرامون ایجاد و تشدید ناامنی اجتماعی به وجود آورده است. در همین رابطه، پدیده مهاجرت مسلمانان که تا پیش از این نوعی «مشکل اقتصادی» اتباع کشور مهاجر فرست عنوان می‌شد، به دنبال رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و پیامدهای آن انفجارهای مادرید و لندن، برقراری ثبات و امنیت در سیاست داخلی به یک اولویت اساسی برای دول اروپایی تبدیل شد (کیانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴-۱۱۷). و موضوع مسلمانان را به موضوع سیاستی-امنیتی تبدیل ساخت تا اینکه نگاه به مسلمانان نیز امنیتی گشت. لازم به ذکر است که درست است افراط‌گرایی

اسلامی نیز در اروپا وجود دارد، اما بحث اسلام هراسی و متعاقب آن اسلام ستیزی بجای اینکه واقعیت داشته باشد، بیشتر موضوعی روانی است که در اثر تبلیغات و رسانه‌ها بوجود آمده است.

در اینجاست که تبلیغات بعمل آمده در نشان دادن مسلمانان به عنوان مانعی در برابر شکل‌گیری هویت مشترک اروپایی، باعث تشدید منازعات با مسلمان‌ها گردیده و روند اسلام ستیزی را تسریع می‌کند تا آنجا که مورخی مثل برنالد لوئیس (Brnard Lewis) که در سراسر زندگی پرافتخارش، به طور عجیبی واقعیت‌های مسلمانی از اسلام تندرو و تروریسم را غیر صادقانه دنبال کرده است به روزنامه آلمانی دی ولت (Die Welt Forthrightly) گفت: «اروپا در پایان این قرن مسلمان خواهد شد» (مختاری، ۱۳۸۸: ۱۲۷). اروپایی که قبل از دوره مهاجرت گسترده، مسجد پاریس (۱۹۲۹) و سپس مسجد مرکزی لندن (۱۹۴۴)، با حمایت‌های دولت ساخته (همان: ۱۶۴). اینک اسلام را تهدیدی علیه خود دانسته و با آن به مبارزه برخاسته است. بطوری که امروزه شاهد ظهور گروه‌های نئوفاشیستی (همان دنبال گروه‌های فاشیستی قبل از جنگ جهانی دوم) و احزاب راست و ملی‌گرای افراطی در اروپا هستیم، که با شعارهای ناسیونالیستی و نژادپرستانه در مقابل مهاجران مسلمان به دنبال قدرت سیاسی می‌باشند و گروه‌های نامبرده بحران‌ها و مشکلات بوجود آمده را ناشی از حضور مهاجران و خصوصاً مهاجران مسلمان می‌دانند و از اینرو روز به روز بر محبوبیت خود می‌افزایند.

کشورهای اروپایی نیز در بکارگیری رویکرد چندفرهنگ‌گرایی نیز با شکست مواجه شده‌اند؛ بطوریکه آقای دووینتر به روزنامه تایم گفته است: «چند فرهنگ‌گرایی یک توهم است. اکثر مهاجران هم‌رنگ نمی‌شوند. آن‌ها در محله‌های خاص شیوه زندگی خود را پیگیری می‌کنند. آن‌ها باید مانند ما رفتار کنند. دین باید از سیاست جدا باشد. در اروپا جوی‌های خون به راه افتاده است تا این جدایی تضمین شود». تحقیقات جامعه‌شناختی حاکی از روند روبه رشد طرد مسلمانان مهاجر به اروپا از جانب مردم کشورهای میزبان، به دلیل «وحشت موهوم و خیالی از اسلام» است (همان: ۱۴۳-۱۴۰). به رغم حملات تروریستی صورت گرفته و با توجه به سوءظنی که در محتوای کلی تبلیغات رسانه‌ها نسبت به اسلام وجود دارد، این نکته تعجب‌برانگیز است که مسلمانان به دو طیف مسلمان کاملاً صلح‌جو و سازگار با جامعه اروپا و مسلمان رادیکال یا حتی تروریست تبدیل شده‌اند. به عبارت دیگر وحشت از اسلام یا به عبارت اسلام هراسی شایع در میان این قشر که هیچ‌گونه تفاوت دینی، فرهنگی را مجاز نمی‌شمارد، یک تغییر رادیکال محسوب می‌شود. البته در این میان شاید تا حدودی عملکرد برخی از مسلمانان مثل اعمال حکومت طالبان در افغانستان در چنین طرز تلقی بخصوص با تبلیغات فشرده رسانه‌های غربی بی-تأثیر نباشد (همان: ۱۴۳).

نتیجه

براساس آمار و اطلاعات موجود، در میان مهاجرین، مسلمانان پرشمارترین گروه مهاجر به اروپا به شمار می روند. نرخ رشد فزاینده مسلمانان در اروپا به یکی از دغدغه‌های مقامات اروپایی پیرامون نحوه ادغام این اقلیت‌ها در نظام فرهنگی اروپایی تبدیل شده است. طبق پیش‌بینی‌های به عمل آمده، در صورت تداوم وضع موجود، جمعیت مسلمانان اروپا تا سال ۲۰۱۵ دو برابر میزان فعلی خواهد شد. این موضوع ذکر شده از یک طرف و حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و انفجارهای مادرید و لندن در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ از طرف دیگر منجر به اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی و مطرح شدن اسلام در مقابل هویت مشترک اروپایی شده است. بعد از وقایع مذکور، مسائل مرتبط با مهاجران مسلمان از مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به مسائل سیاسی- امنیتی تغییر یافت و از اینرو سخت‌گیری‌ها و محدودیت‌ها بر مسلمانان بیشتر شد و این خود موضوعی بود که می‌توانست اسلام‌گرایی افراطی را تقویت کند. تبلیغاتی که علیه مسلمانان در اروپا توسط رسانه‌ها صورت گرفت، نقش بسزایی در نگرش منفی اروپاییان نسبت به مهاجران مسلمان داشت که موجب ظهور مجدد نفوفاشیست در بعد از جنگ جهانی دوم و محبوبیت احزاب راست و ملی‌گرای افراطی گردید و نقش مهاجران مسلمان را به عنوان کسانی که مسبب آشوب‌ها، ناآرامی‌ها و اعمال تروریستی در اروپا هستند، برجسته ساخت. بطوریکه امروزه نظر دولتمردان نیز در خصوص اسلام-هراسی و اسلام‌ستیزی به نظر شهروندان اروپایی نزدیک‌تر گشته است که این می‌تواند موجب اتخاذ تصمیماتی شدیدتر نسبت به مهاجرین و بخصوص مهاجرین مسلمان گردد.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

آکسانا (۲۰۱۱)، راست‌گرایی افراطی در اروپا، برگرفته از سایت:

http://www.bazarakpnjs.com/2011/07/blog-post_3773.html.

ایزدی، پیروز و شانی هرمزی (۱۳۸۹)، گسترش اتحادیه اروپا؛ ابعاد و پیامدها، در قوام، عبدالعلی و کیانی، داوود (گردآورنده)، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست (مجموعه مقالات)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

اسلام و مسلمانان در فرانسه (۱۳۷۹)، روزنامه جمهوری اسلامی، برگرفته از:

<http://www.ahl-ul-bayt.org/fa.php>.

ریشه‌های ناآرامی در فرانسه (۱۳۸۴)، روزنامه کیهان، برگرفته از سایت:

<http://www.hawzah.net>.

فیلیپ مارتین و جوناس وبگرن (۱۳۸۶)، **مهاجرت بین‌المللی: رویارویی با چالش‌ها**، ترجمه ابوالقاسم ناظمی اردکانی و محد عاملی خراسکانی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، شرکت چاپ و نشر بازرگانی.

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹)، «چالش‌های هویتی در اتحادیه اروپا»، در قوام، عبدالعلی و کیانی، داوود (گردآورنده)، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کلر ترنان (۱۳۸۱/۴/۲۰)، مهاجرت در اروپا، روزنامه همشهری.

کیانی، داوود (۱۳۸۹)، «اتحادیه اروپا: هویت، امنیت و مشروعیت»، در قوام، عبدالعلی و کیانی، داوود (گردآورنده)، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

لورنس، بریت (۲۰۰۳)، «فاشیسم در هر جا»، مجله تحقیق آزاد.

مختاری، محمد مهدی (۱۳۸۸)، **مهاجران مسلمان و چالش‌های آینده اروپای متحد**، چاپ اول، تهران، اطلاعات.

مولایی، عبدالله (۱۳۸۷)، «مهاجرت و سیاست هویت‌محور اروپایی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و دوم، شماره ۱، صص ۳۹-۶۵.

واترز، مالکوم (۱۳۷۹)، **جهانی شدن**، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.

واعظ زاده، حسام الدین (۱۳۹۰)، نگرش گوناگون کشورهای اروپایی به شهروندان مسلمان، برگرفته از:

<http://www.khabaronline.ir/news-28973.aspx>

واعظی، محمود (۱۳۸۷)، **استراتژی آمریکا در قبال جهان اسلام**، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.

واعظی، محمود (۱۳۸۸)، اتحادیه اروپا از قانون اساسی واحد تا معاهده لیسبون، روزنامه جمهوری اسلامی.

English resources

Archick, Kristin (2006), "Islamist Extremism in Europe", SRS Report for Congress.

Caldwell, Christopher, (2000) "The Crescent and The Tricolor", Atlantic Monthly.

Christ, Oliver (2007), **Who Opposes Immigration? Comparing German with North American Findings**, Institute for Social Psychology, Philipps University-Marburg.

Euro-islam, available at: http://www.euro-islam.info/spip/rubrique.php3?id_rubrique=24 (accessed January 30, 2008).

Harvey, p (1996) **hybrids of modernity: anthropology, the nation state and the universal exhibition**.

London. Available at: <http://www.questia.com/googleScholar.qst?docId=103925177>.

Jargen, S. Nielsen (1988), **The Christian - Muslim Frontier, Chaos, Clash, or Dialogue?**, New York: I. B.

Tauris Publishers. available at:

<http://www.ingentaconnect.com/content/oup/islamj/2001/00000012/00000001/art00113>

Savage, Timothy M (2004), "Europe and Islam: Crescent Waxing, Cultures Clashing", The Washington Quarterly .

Sciolino, Elaine (2003), "French Rallies Against War Shift Focus to Israel", New York Times

Taspinar, Omer (2003) "Europe Muslim Street", Foreign Policy.

tibi, Bassam (2007), "a migration story: from muslim immigrants to European citizens of the heart?" The Fletcher forum of world affairs, vol.31.

United Nations Economic Commission on Europe (2007), available at:

<http://www.unesco.org/stats/profiles2007>.

Warde, Alan and others (2003), **Trends in Social Capital: Membership of Associations in Great Britain, 1991-98**, Cambridge University.